



ستیزی و غرب (فرنگ) ستیزی. این بیگانه ستیزی، همراه با مزدستی گری او به اوج می‌رسد. عرب ستیزی اخوان بسیار متعصبانه است و این امر دلایل مختلفی دارد که اخوان به همه‌ی آنها اشاره کرده است:

«ای عجب این هزار سال عرب زدگی چه ستم‌هایی بر ما روا داشته، چه ثروت‌هایی از معنویات ما را غارت کرده یا در زیر خاک فراموشی مدفون کرده است... شعر و ادب گذشته‌ی ما، نه تنها از لحاظ فرم و قالب و وزن و قافیه و دستگاه بدیعی آلوده به سنت‌های شوم و بیماری‌های وحشتناک و پلید و چرکین عرب و عربی م‌آبی است، بلکه از اغلب و اغلب آثار شعری این هزار ساله‌ی ایران و زبان ملی ما، فارسی، از لحاظ اساطیر و افسانه‌های پس‌پشت شعر نیز زیر تسلط قصص سامی و عربی و اسلامی است... جز چند تن پاکان و نیکان و آنان که در مسیر دیگری بوده‌اند از قبیل دقیقی و فردوسی و اسدی و فخرالدین اسعد و خیام و تک و توکی دیگر، بقیه اغلب و اغلب آثارشان از لحاظ افسانه و اساطیر زیر سیطره‌ی داستان‌های عربی و سامی است... جوان یا پیر امروز و دیروز در عالم بی‌خبری زیر تأثیر همان موارث، وقتی صحبت از ترنج و بریدن دست و زلیخا بانو می‌کنی، قضیه را می‌فهمد؛ اما وقتی می‌گویی سیاوش و سودابه یا بهرام ورجاوند، یا می‌گویی: و برف جاودان بارنده، سام‌گرد را سنگ سیاهی کرده است آیا؟ نمی‌فهمد قضیه از چه قرار است دو ساعت باید مفصلاً شرح بدهی تا بفهمد.» (از این اوستا، ص ۲۳۱)

قسمت دوم ناامیدی‌های م.امید (مهدی اخوان ثالث)

محمد میرزایی
کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

□ ۳-۳-۱-۱ بیگانه ستیزی

همه‌ی ملت‌ها این را به خوبی می‌دانند که نباید فرهنگ خود را تحت تأثیر دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، از دست بدهند و یا آغشته به فرهنگ آنان - حتی اگر متمدن‌ترین فرهنگ‌ها هم باشند - بکنند. به نوعی، این عرق وطن‌پرستی در جان همه‌ی انسان‌ها نهادینه شده است. کشور ایران با آنکه یکی از کشورهای متمدن دنیاست؛ ولی متأسفانه نتوانسته است در مقابل تهاجم‌های فرهنگی، اصالت زبانی و فرهنگی خود را حفظ کند که بررسی دلایل آن، خود تحقیقی مفصل را می‌طلبد. پس از حمله اعراب به ساسانیان، زبان عربی و فرهنگ اسلامی چنان در زبان و جان ایرانیان نفوذ کرد که جدا کردن آن از فرهنگ کنونی ایرانیان، کاری محال و نشدنی است. پس از آن، هجوم مغول، دوباره زبان و تا حدی، فرهنگ ایرانی - اسلامی ایرانیان را تحت تأثیر خود قرار داد به طوری که اگر ما امروزه لغات ترکی مغولی را از زبان فارسی حذف کنیم، زبان ناقصی خواهیم داشت. در عصر قاجار و دوران معاصر هم که شاهد هجوم زبان و فرهنگ اروپایی - آمریکایی و به طور کلی «فرنگی» هستیم. اخوان ثالث به عنوان یک شاعر متعهد و وطن‌دوست، نمی‌تواند در مقابل این همه هجوم و خفت تاریخی بی تفاوت باشد و این بار می‌بینیم که فردوسی زمان، به شدت از ترکنازی‌های بیگانگان در هراس است و خواهان مبارزه با آنان و بیرون راندنشان از میهن. اما این مبارزه هم باید شکل افراطی به خود بگیرد تا حداقل، تأثیر کمی در روح خواننده‌ی شعر و مخاطب داشته باشد. از اینجاست که چه در نثر و چه در شعر اخوان ثالث، بیگانه ستیزی افراطی او را می‌بینیم. باز این بیگانه ستیزی همچون مزدستی گری، راهی است برای فرار از افتادن در گرداب هیچی و پوچی، که این بیگانه ستیزی، بعد از کودتای ۱۳۳۲، کم‌کم در شعر اخوان ثالث راه پیدا می‌کند و خیلی زود شدت می‌گیرد و شکلی متعصبانه به خود می‌گیرد. اخوان معتقد است که «میراث افسانگی نیاکان آریایی خود ما» فراموش شده است و به جای آن «اساطیر و افسانه‌های سامی و عربی و اسلامی که در عرض هزار سال مکرر و مبتذل شده» جای آن را گرفته است. به حق، لقب «فردوسی زمان» شایسته و برازنده‌ی اوست.

بیگانه ستیزی اخوان ثالث در دو مقوله قابل بررسی است: عرب

او در دنباله‌ی این سخنان دلیل متعصبانه برخورد کردنش با این موضوع را نیز بیان می‌کند:

«شاید اینجا به خاطری خطور کند که این چه تعصبی است؟... ولی در قیاس با شعر گذشته‌ی فارسی که چنان وضع و حالی از لحاظ قصص و اساطیر دارد من می‌گویم امروز به جبران بی‌خبری گذشته‌ی ما، به فریاد آن دنیای عظیم پر از لطف و زیبایی، به فریاد یک مظلومیت و محرومیت تاریخی می‌توانیم برسیم، یک دنیای فراموش شده‌ی بزرگ و عجیب و زیبا از میراث افسانگی نیاکان آریایی خود ما، این است مطلب و این تعصب نیست، فریادرسی است.» (همان، صص ۲۳۲ و ۲۳۳)

داریوش آشوری، اخوان را غرب زده می‌داند: «غربزدگی اخوان او را، حتی تا سرحد بدترین اشکال نژاد پرستی می‌کشاند. هر چه «ایرانی» است خوب و اهورایی است و هر چه «عرب» است بد است و اهریمنی. بدون آنکه بگوید چرا؟» (آشوری؛ داریوش، ناگه غروب کدامین ستاره، ص ۱۷۸)، ولی می‌بینیم که اخوان دلایل غرب ستیزی و عرب ستیزی اش را در مانیفست خود - مؤخره‌ی از این اوستا - در چندین صفحه، روشن و کامل آورده است چنانکه در بالا، کمی از آن را به عنوان نمونه آوردیم. و هنوز اخوان، دلایل قانع کننده‌تری هم دارد: مگر آمریکا و انگلیس و شوروی نبودند که چندین سال ایران را بازپچه‌ی دست سیاست های خود کرده بودند و کرده‌اند؟ مگر در قرآن نیامده که مسلمانان با هم برادرند؟ پس چرا چندین سال بر مردم فلسطین ظلم می‌رود و خود عرب‌ها هم در این ستمگری، دست دارند. پس چرا عرب‌ها خوشی و لذت زندگی را در شکم و زیر شکم می‌دانند؟ و دلایل دیگر. درست است که بسیاری از روشنفکران ما غرب زده بودند اما اخوان از این تهمت مبراست و این نکته به خوبی در آثارش مشهود است. او نه از روم و نه از زنگ است. تازه می‌دانیم که اخوان زبان ترجمه هم نمی‌دانست. اخوان خود چنانکه پیش تر گفتیم، فقط می‌خواهد که از میراث باستانی ما فریادرسی شود و او نمی‌گوید که نباید اسطوره‌ها و داستان های عربی و غربی را خواند، بلکه می‌گوید ما نباید به خاطر یادگرفتن طرز راه رفتن کبک، راه رفتن خودمان هم یادمان برود. «... بلی، اخوان ضد عرب است، عربی که به حرامی بر ما زد و می‌زند و تضعیف جوانان کارشان است نه آن عربی که: داد یکی دین گرامی به ما.» (حجازی؛ طه، ناگه غروب کدامین ستاره، ص ۳۵۷)

نادر ابراهیمی درباره‌ی عرب ستیزی اخوان می‌نویسد:

«مهدی اخوان ثالث، کینه‌اش به عرب، یک کینه‌ی ایستای به میراث رسیده است نه کینه‌ی اندیشگی و پویا. او، عرب را دقیقاً و برای همیشه همان عرب هزار و پانصد سال پیش می‌داند، که بر جای مانده است و تکان نمی‌خورد: یک ملت واحد یکپارچه، بدون کمترین تغییر قشری، طبقاتی، ملی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی: بدخون، بد نژاد، فاسد

بالذاته. اخوان می‌گوید: بعضی به من ایراد می‌کنند که چرا تو خونت با عرب‌ها صاف نمی‌شود. عرب‌ها به قول قرآن کریم، در نفاق و کفر، بدترین و سخت‌ترین و شدیدترینند. (الاعراب، اشد کفرأ و نفاقاً). این را که دیگر من نمی‌گویم، قرآن کریم گواهی می‌دهد.» (ابراهیمی؛ نادر، باغ بی‌برگی، ص ۸۱)

اخوان در ادامه می‌گوید:

«عرب‌ها با دختر پیغمبرشان، نوه‌های او، خاندان علی (ع) چه کردند که با ما بکنند... عرب‌ها (مخصوصاً این اواخر به کمک انگلیس و آمریکا) آمده‌اند ایرانیان را کشته و جاشان را گرفته‌اند... اشتباه نکنید آنچه من در این زمینه می‌گویم ربطی به دین اسلام ندارد. هوجبها و مغرضان داد و قال نکنند... اسلام، یعنی روح اسلام هم می‌توانست به ایران بیاید بدون آن کشت و کشتارهای فجیع و خونریزی‌های وحشتناک که تاریخ گواه آن است...» (تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، صص ۶۳ و ۶۴)

اما این حرف‌های اخوان به این معنی نیست که او به طور کامل با نژاد عرب مخالف است. یعنی ما نمی‌توانیم به اخوان تهمت نژادپرستی بزنیم. او در جایی دیگر می‌گوید:

«... گفته می‌شد که آها، عرب، نمی‌دانم فلان و از این حرف‌ها، بنده گفتم به هیچ وجه من الوجوه این معنی درست نیست، که تو عرب را فلان می‌کنی، نمی‌دانم و می‌گویی ایران، اصلاً و ابداً اینچنین نیست، این توده‌های محروم عرب بدبخت، عرب که هستند، مثل توده‌ی خودمان، ملت خودمان استثمار می‌شوند، به بدبختی عقب نگه داشته می‌شوند. من کجا با این طور کس‌ها می‌توانم مخالف باشم، اگر چیزی گفته می‌شود، برای آن کسانی است که اینها را در این حال نگه می‌دارند یا به اصطلاح از این رهگذر می‌خواهند به مقاصد دیگری که آن هم هیچ ربطی به عرب و عجم و اینها ندارد برسند، من اگر حرفی داشته باشم اعتراض به این جور مسائل است.» (صدای حیرت بیدار، ص ۴۷۲)

همه‌ی نویسندگان و ادیبان می‌دانند که اخوان تنها شاعر معاصر است که به خوبی بر آثار گذشته‌ی فارسی وقوف داشت. وقتی که ترکتازی‌ها و «بردن‌ها و بردن‌ها و کشتی‌ها و کشتی‌ها و گزمه‌ها و گزمه‌ها»ی فرنگیان را می‌دید و در مقابل آنها حکایت‌های مزدک و مانی و شیخ اشراق و امیرکبیر و قائم‌مقام فراهانی و... را در تاریخ می‌خواند، در چشمانش اشک حلقه می‌زد و باز باید به این نکته هم توجه داشت که در دورانی که اخوان زندگی می‌کرد تاریخ ایران دچار تحولاتی شد که همه تحت تأثیر غرب و عرب بود. دلیل شکست مصدق، آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بودند و از طرف دیگر عرب با نمایندگی صدام، هشت سال ایران و ایرانی را به خاک و خون کشید. با توجه به این نکات باید حق را به اخوان داد و به راستی که او یک «شعوبی دیگر» و «فردوسی زمان» بود. ■